

توانا بود هر که دانا بود

یاسنجیق

تصنیف

خواجہ ابوالفضل محمد بن حسین بہیقی دیر

باہتمام

دکتر غنی و دکتر فیاض

(متن مصحح و کامل با حواشی و تعلیقات و فہرستہا)

حق چاپ محفوظ

۱۳۲۴

گشت و خاطر عالی خویش راهر جایی می برد ، رسولی نامزد کرد تا نزدیک علی تکین رود ، مردی سخت جلد که وی را بوالقاسم رّحال گفتندی ، و نامه نوشتند که « ماروی پیرادر داریم ، اگر امیر^۱ درین جنگ با ما مساعدت کند چنانکه خود بنفس خویش حاضر آید و با پسری فرستد با فوجی لشکر قوی ساخته ، چون کارها بمراد گردد ولایتی سخت با نام که برین جانب^۲ است آن بنام فرزندی از ان او کرده آید ». و ناصحان وی باز نموده بودند که غوروغایت این حدیث بزرگ است و علی تکین بدین یک ناحیت بازنه ایستد و ویرا آرزوهای دیگر خیزد ، چنانکه ناداده آمد یک ناحیت که خواست و چون خوارزمشاه آلتوتاش مرد^۳ در سر علی تکین شد ، و چغانیان غارت کرد ، چنانکه پس از این در تاریخ سالها که رانم این حالها را شرح کنم .^۳

و دیگر سهو آن بود که ترکمانان را که مُسته^۴ خراسان بخورده بودند و سلطان ماضی ایشان را بشمشیر بیلخان^۵ کوه انداخته بود استمالت کردند و بخواندند تا زیادت - لشکر باشد . و ایشان بیامدند : قول و بوقه و کوکناش و دیگر مقدمان ، و خدمتی چند سره بکردند و آخر بیازردند و بسر عادت خویش که غارت بود باز شدند ، چنانکه باز نمایم ، تا سالاری چون تاش فرّاش و نواحی ری و جبال در سرایشان شد و این تدبیر^۶ که نه باز نمودند که چند رنج رسید ارسلان جاذب را و غازی سپاه سالار را تا آنگاه که آن ترکمانان را از خراسان بیرون کردند ، و لامرد لفضاء الله عزّ ذکره . این ترکمانان بخدمت سلطان آمده بودند و وی خماری تاش حاجب را سپاه سالار ایشان کرد . درین وقت بهر اّراه رایش چنان افتاد که لشکر بمکران فرستد با سالاری محتشم تا بوالعسکر که بنشابور آمده بود از

(۱) امیر یعنی علی تکین . (۲) یعنی برین جانب آب (جیحون) .

(۳) این شرح در این کتاب خواهد آمد . (۴) در حاشیه یب : مسته بضم میم و سکون سین طعمه مرغان شکاری ، انوری گوید : نسرین چرخ را جگر جدی مسته باد .

(۵) بلخان کوه همان است که امروز بهمین نام معروف است و سلسله ایست واقع بین ایران

و ترکستان . (۶) عطف است بکلمه «ایشان» ، یعنی دسر ایشان شد و دسر این تدبیر که الخ .

چند سال باز ، گریخته از برادر ، بمکران نشانده آید و عیسی مغرور عاصی را برکنده شود . پس بهشاورت آلتون تاش و سپاه سالار غازی راقتمش^۱ جامه دار نامزد شد با سالاری این شغل با چهار هزار سوار درگاهی و سه هزار پیاده . و خماری تاش حاجب رانیز فرموده آمد تا این ترکمانان با وی رفتند چنانکه بر مثال جامه دار کارکنند که سالار وی است . و ایشان ساخته از هراة رفتند سوی مکران ، و بوالعسکر با ایشان .

و پس از گسیل کردن ایشان امیر عضالدوله یوسف را گفت ای عم تو روزگاری آسوده بوده ، و میگویند که والی قصدار^۲ درین روزگار فترت بادی در سر کرده است ، تورا سوی بُست باید رفت با غلامان خویش و بقصدار مقام کرد ، تا هم قصداری بصلاح آید و خراج دو ساله بفرستد و هم لشکر را که بمکران رفته اند قوتی بزرگ باشد بمقام کردن تو بقصدار . امیر عضالدوله یوسف گفت سخت صواب آمد ، و فرمان خداوند راست بهر چه فرماید . سلطان مسعود او را بناوخت و خلعتی گرانمایه داد و گفت بمبارکی برو ، و چون ما از بلخ حرکت کنیم سوی غزنین پس از نوروز ، ترا بخوایم چنانکه با ما تو برابر بغزنین رسی . وی از هراة برفت با غلامان خویش و هفت و هشت سرهنگ سلطانی با سواری پانصد سوی بست و زاوستان^۳ و قصدار . و شنودم بدرست که این سرهنگانرا پوشیده سلطان مسعود فرموده بود که گوش به یوسف میدارید چنانکه بجائی نتواند رفت . و نیز شنودم که طغرل حاجبش را بروی در نهان مشرف کرده بودند تا انقاس یوسف میسرمد^۴ و هر چه رود باز می نماید . و آن ناجوان مرد این ضمان بکرد که^۵ او را چون فرزندی داشت بلکه

(۱) یب مج : قتمش (یا اققتمش) مو : راقتمش (یا وی را قتمش) ، چون عبارت مو هر دو جور خوانده میشود) فا : راقتمش . در جای دیگر این کتاب : یاق قتمش و یارق قتمش . و گویا روایت اخیر صحیح است . (۲) در حاشیه یب : « قصدار باصاد و قردار بزاه ممجه بهر دو لغت مستعمل است ، یا قوت از نواحی سند دانسته اما بعقیده من جزو بلوچستان است که در غربی سند است » (۳) در حاشیه یب : « زاوول اسم ولایتی است که در جنوبی بلخ و طخارستان واقع شده و باین معنی شامل غزنه و زمین داور و قندهار و سیستان هم میشود ، اما مقصود صاحب کتاب همان سیستان است . (۴) بمیمة فعل مضارع و بمعنی التزامی ، یعنی بشمارد . (۵) موصول متملق است به « ناجوان مرد » منی و آن ناجوان مرد که امیر یوسف او را چنین عزیز میداشت این ضمان بکرد .